بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 16 فروردین 1394.

بحث در مورد این بود که اگر شخصی وصیت کند این وصیت نسبت به این وصیت این مال ورثه است مال ورثه نیست و این را صحبت می کردیم. صاحب جواهر می فرمایند که ایشان عقیده شان این است که در دین ولو دین مستوعب، همه اش مال ورثه است فقط به مقدار دین محجور هستند. ولی درباره وصیت می فرمایند که نه، مال ورثه نیست اینجا در حکم مال میت است هر چند یک ادله ای داریم که گفته است که ما ترک المیت فهو لوارثه ولی ادله دیگر این را تخصیص زده است. از جهت مقتضی بین دین و وصیت یکسان هستند هر دو اقتضائا باید ملک ورثه باشند به دلیل عموم ما ترک المیت فهو لوارثه ولی در مورد وصیت مخصص دارد و این مانع از اخذ به آن اطلاق می شود ولی در مورد دین مخصص ندارد. البته یک سری توضیحات دیگری در مورد دین هم می دهند که من نمی خواهم وارد آن توضیحات بشوم. البته محلی که ما می توانیم بحث کنیم محل کلام ما صاحب جواهر این سه صورت همه محل کلامش نیست ولی سه صورت ممکن است مورد بحث قرار گیرد که ملک ورثه است یا ملک میت است یا در حکم ملک میت است؟ اما یک صورت چهارمی هست که این قطعا این بحث در آن نمی آید. وصیت دو جور داریم وصیت یا ملکیه است تملیکیه است یا عهدیه است. وصیت تملیکیه وصیتی است که به نحو شرط نتیجه وصیت می کند من وصیت می کنم که فلان چیز ملک فلان اقا باشد. به نفس همین وصیت بعد از مرگ ملک می شود. وصیت به مالکیت می کنم که به آن می گویند وصیت تملیکیه. ولی یک موقع وصیت عهدیه است. وصیت می کنم که یک کاری مثلا انجام دهد. آن کاری که انجام داده اند ممکن است حتی آن کار تملیک باشد. وصیت عهدیه گاهی اوقات مثلا وصیت می کند که نم را فلان جا دفن کنید آن یک جور است. یک موقعی است که نه، وصیت می کنم که خانه من را بفروشید و با آن فلان کار را انجام دهید. فعل ولو ان فعل تملیک باشد یا مثلا وصیت می کند که خانه من را بفروشید و پولش را به مادرم بدهید. این نه اینکه به مجرد مرگ این ملک مادرم بشود نه، وقتی فروختید یا اصلا تملیکش کنید نه الا فروختن هم نگوییم بحث فروختن را مطرح کردم نه، وصیت می کند که ورثه تملیک کنند ثلث مال را به مثلا مادرم. همچین چیزی. گاهی اوقات اینها خلط می شود. خیال می کند که آن جایی که وصیت به تملیک می شود وصیت تملیکیه است. نه وصیت تملیکیه یعنی وصیت به مالک شدن به نحو شرط نتیجه که دیگر برای مالک شدن حالت منتظره ای وجود ندارد به مرگ آن چیز انجام می شود مالکیت تحقق پیدا می کند. تملیک معلق بر مرگ است. می گوید ان متّ فهذا ملک لزید. کما اینکه مثلا تدبیر عتق معلق بر موت است ان متّ فهو حرٌّ. این تدبیر هست این هم در واقع وصیت تملیکیه شبیه تدبیر تملیک معلق است. خب این یک صورت. یک موقع نه عهدیه است. این یک مطلب. در وصیت خب شرط این است که بنا بر مشهور شرط وصیت قبول هست. یا لا اقل عدم رد است. حالا اگر کسی این قبول لازم هم نیست در حال حیات موصی باشد. بعد از حیات موصی هم می تواند وصیت انجام گیرد. خب این یک تقسیم دیگر در مورد وصیت هست. وصیت گاهی اوقات به یک امر شخصی هست به یک عین شخصی است. گاهی اوقات وصیت کلی است و به یک امر مشخصی نیست. خب اگر وصیت ما اولا تملیکیه باشد و ثانیا اجازه موصی له در حال حیات تحقق داشته باشد در حال حیات موصی. همان زمانی که موصی حیات داشت، اجازه هم بدهد قبول بکند اجازه یعنی قبول. قبول موصی له در حال حیات او تحقق پیدا کند. این هم دو. وصیت هم به یک شیء معین باشد. این سه تا شرط را اگر داشته باشد به مجرد مرگ ملک موصی له می شود. این دیگر بحثی از این بحث هایی که ملک ورثه شود و این جور چیز هانیست. محل کلام ما جایی هست که یکی از این سه تا قید مفقود باشد. یا وصیت عهدیه باشد در فاصله بین آن مرگ و آن عمل به این عهد و این عهد نیاز داشته باشد به صرف مالی از میت حالا عهدیه گاهی اوقات نیاز به صرف مالی از میت نیست در فلان جا من را دفن کنید. خب این مورد بحث ما هم نیست آن. وصیت عهدیه ای باشد که خانه ام را بفروشید و فلان کار را با آن انجام دهید. یا مقداری از مال من را تملیک فلان شخص کنید ولی هنوز تملیک نکرده اند. در فاصله بین مرگ موصی و عمل به وصیت در این فاصله این بحث مطرح است که آیا این ملک ورثه است ولی موظف هستند که به وصیت عمل کنند محجور هستند از تصرف در ما ترک الا علی وجه لا ینافی العمل به وصیه یا اینکه نه، هیچ کسی مالک نیست در حکم مال میت است یا اصلا واقعا مال میت است حالا این را مطرح می کنیم که ممکن است شخصی قائل باشد که واقعا مال میت است نه در حکم مال میت. این یک صورت. یک صورت دیگر وصیت اگر تملیکیه باشد ولی هنوز اجازه و قبول موصی له تحقق پیدا نکرده باشد. قبول موصی له در فاصله مرگ موصی و چیز باشد. در مورد قبولی که بعد از مرگ تحقق پیدا می کند اختلافاتی هست که آیا این قبول کاشف است یا ناقل است. بنابر اینکه قبول کاشف باشد، باز این ملحق به همان صورت قبلی است یعنی به مجرد مرگ به شرطی که بعدا قبول تحقق پیدا کند ملک موصی له می شود. بحث ما سر این صورت نیست. بحث در جایی هست که قبول را ناقل بدانیم. اگر قبول را ناقل بدانیم در فاصله بین مرگ موصی و قبول موصی له این بحث مطرح است که تکلیف این ما ترک چیست به مقدار وصیت. آیا ملک ورثه ملک میت است یا ملک هیچ کسی نیست ولی در حکم ملک میت است. خب این هم دو صورت. صورت سوم اینکه وصیت تملیکیه باشد ولی به نحو کلی. به نحو کلی گفته است یک سوم ملک من مال فلانی است. این صورت هم می توانیم مورد بحث قرار گیرد که آیا این که به نحو کلی مالک هست آن شخص یعنی خود ماترک اعیانش آیا این مالک دارد یا ملک ورثه است و به نحو کلی فی المعین موصی له در این شیئی که ملک ورثه است مالک هستند یا نه همان در واقع همین سه صورت را می شود در اینها تصویر کرد. البته لازم نیست حکم این سه صورت هم الزاما یکسان باشد ممکن است احکامش هم متفاوت باشد و البته حکم این سه صورت هم لازم نیست الزاما یکسان باشد. ممکن است که احکامش هم متفاوت باشد و با هم فرق داشته باشد. ولی اگر نه، من عجالتا این سه چیز به ذهنم رسیده است این سه شرط به ذهنم رسیده است شرط دیگری عجالتا به ذهنم نرسیده است حالا بعدا فکر می کنم اگر چیز دیگری به ذهنم رسید بعدا عرض می کنم. صاحب جواهر فکر می کنم بیشتر محل کلامش اینجا همان بحث عهدیه است. آن چیزی که هست وصی عهدیه را می خواهد عنوان کند نه وصیت های دیگر. ولی حالا علی ای تقدیر در این سه صورت جایی که وصیت عهدیه باشد یا وصیت تملیکیه ای باشد و قبول متأخر از مرگ موصی باشد و ما در قبول قائل به ناولیت باشیم این هم دو. صورت سوم اینکه وصیت کلی باشد. در این سه صورت ما می توانیم بحث کنیم که آیا اعیان ما ترک ملک کیست. خب صاحب جواهر فرمودند که از روایات استفاده می شود که در صورت وصیت این ملک میت است. خب میت که نمی تواند حقیقتا مالک باشد یا اشکال عقلی دارد یا اشکال عقلایی دارد این باعث می شود که ما معنای مجازی بر روایات قائل شویم و مراد از روایات را در حکم ملک میت بودن قرار دهیم خب حالا گفتیم که روایات مسئله که ممکن است بشود به آن روایات برای قول صاحب جواهر تمسک کرد را مطرح کنیم بعد مطرح کنیم که ایا این روایات می تواند دلیل مطلب ایشان باشد یا خیر.پ

سوال:

پاسخ: بله دیگر در حکم ملک میت است معنایش این است که ملک بلا مالک است ولی در حکم ملک میت است. اصلا معنای در حکم ملک میت بودن، نه دیگر این معنایش این است که شخصی مالک نیست. خب من حالا یک سری ادرس حالا قبل از اینکه ادامه خواندن روایات را مطرح کنیم روایات را بقیه اش را بخوانیم این بحث در کتب زیادی خیلی زیاد وارد شده است. من بعضی جستجوهارا با بعضی از جستجوها مطرح کردم شاید چهار پنج هزار مورد داشت که باید می گشتیم ببینیم کدام یک مطرح است. یک سری جستجوهای محدود تری را داشت که باید می گشتیم ببینیم کدام از آنها مطرح است یک مقداری جستجوهای محدودتری را دنبال کردم احتمالا یک مقدار زیاد تری از آدرس ها از دست ما فوت شد ولی همین مقدارش هم کم نیست آدرسش و نشد دقیق ببینم آن جایی که مطلب دارد و امثال اینها یک مقداری سریع آدرس ها را فقط یادداشت کردم یکی دو تا چیز را که احتمال میدهم مطلب مهم داشته با شد عرض می کنم اما ادرس ها را الآن می خوانم ولی غالبا ممکن است نکته تازه و خاصی در آنها نباشد. این در خلاف عرض کردم این آدرس هایی که می خوانم ممکن است نکته نداشته باشد در غیر آدرس ها هم مواردی باشد که نکته دار و مهم باشد. نیاز به یک مقداری تتبع بیشتری هست در این بحث که ببینیم اقایان چه جوری مطلب را مطرح کرده اند. حالا فعلا این آدرس هایی که من یادداشت کردم را ملاحظه بفرمایید، خلاف جلد 4 صفحه 147 مبسوط جلد 4 صفحه 29 و 32. سرائر جلد 3 صفحه 202. تذکره چاپ قدیمی اش صفحه 454. 458. 460. 510، 642، چاپ جدیدش جلد 14 صفحه 272 مختلف جلد 3 صفحه 276 تحریر علامه جلد 2 صفحه 151. ایضاح الفوائد فخر المحققین جلد 2 صفحه 474 و 477 و 489 و 528. ایضاح ترددات شرایع جلد 1 صفحه 335. کنز الفوائد جلد 1 صفحه 702. بیان شهید اول صفحه 330. غایه المراد جلد 1 صفحه 278. غایه المرام مال سیمری جلد 1 صفحه 285. مسالک الافهام مال شهید ثانی جلد 1 صفحه 449. جلد 6 صفحه 118. 229، 275، جلد 10 صفحه 530. این آدرس ها را من از برنامه فقه گرفتم چاپش هم همان چاپ است. جامع فقه نور. زبده البیان معذرت می خواهم قبل از مسالک الافهام یک آدرس اینجا جا گذاشتم جامع المقاصد جلد 10 صفحه 2554. الروضه البییعه همان شرح لمعه جلد 2 صفحه 45. زبده البیان صفحه 149. مفتاح الکرامه جلد 23 صفحه 121 و 488. چاپ قدیم مفتاح الکرامه جلد 11 صفحه 45. العناوین الفقهیه جلد 1 صفحه 120. جواهر الکلام جلد 15 صفحه 513. جلد 26 صفحه 89 که عبارت جواهر که نقل می کردیم مربوط به همین جا است. جلد 28 صفحه 322 جلد 40 صفحه 283. کتاب زکات شیخ انصاری صفحه 422 کتاب زکات مرحوم آشتیانی جلد 2 صفحه 869 کتاب قضاء مرحوم آشتیانی

سوال:....

پاسخ: به تناسب بعضی از چیزها هست که اگر وصیتی کرده باشد زکات فطره را چه کسی باید بدهد ایا موصی له باید بده یا میت باید بدهد و امثال اینها آنها ورثه باید بدهند یا اینها کدامشان مالک می شوند. آیا ورثه مالک هستند اگر هیچ کسی مالک نباشد زکات فطره به عهده هیچ کسی نیست. یکی از ثمرات این بحث در بحث چیز همان زکات فطره است آن را من نیاورده ام آن بحث را حذف کرده ام و اینها بحث این است که اگر ملک ورثه باشد زکات،

سوال:. عبد

پاسخ: عبد هم باشد آن هم زکات فطره اش می شود در عبد زکات فطره در مالی که چیز شده نه زکات غیر فطره هر دو مطرح می شود که خلاصه این مال مال ورثه است زکاتش یا زکات فطره اش به عهده ورثه است یا به عهده هیچ کس نیست. اگر میت که به خب زکات فطره به عهده اش نمی آید. اگر در حکم مال میت باشد معنایش این است که مالک ندارد آن جا ها به تناسب این بحث را مطرح کرده است و اینها. کتاب قضاء مرحوم آشتیانی چاپ جدید جلد 1 صفحه 573 و 633 چاپ قدیمی اش صفحه 254. بلغه الفقیه جلد 4 صفحه 20. سوال و جواب مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی صفحه 389 و صفحه 429. سفینه النجاه جلد 4 صفحه 93. المکاسب و البیع برای میرزای نائینی تقریرات بحث میرزای نائینی جلد 2 صفحه 434. قضاء مرحوم اقا ضیاء تقریرات مرحوم نجم آبادی صفحه 342. این قضاء مرحوم نجم آبادی از همان مواردی بود که من قبلا اشاره کرده بودم که مناسب است که در بحث مد نظر باشد نگاه می کردم بیشتر در این بحث وصیت علی القاعده باید به آن پرداخته شود من حالا این را همین جوری سطحی نگاه کردم به طور جدی نگاه می کنم فکر می کنم احتمالا این چیزی باشد که خیلی مهم باشد در این بحث به آن بپردازیم و نکاتش را مد نظر باشد من می گویم عجله ای نگاه کردم این بحثش فقط مربوط به وصیت نیست. هم در مربوط به وصیت است هم مربوط به دین است یک بحث کلی تری است علی القاعده ایشان اینجا یک بحث هایی را مطرح می کند فکر کنم که اینجا در این بحث مطرح باشد. وسیله النجاه که با حواشی مرحوم امام هست صفحه 564 و با حواشی مرحوم اقای گلپایگانی جلد 2 صفحه 283. یکی هم قواعد فقهیه مرحوم بجنوردی جلد 6 صفحه 229 به بعد این هم فکر می کنم چیزی باشد مناسب باشد مراجعه شود. من همین جوری نگاه می کردم احساس می کردم که مناسب باشد که محور بحث قرار گیرد. کتاب قضاء آقای گلپایگانی تقریرات آقای گلپایگانی جلد 1 صفحه 461 جلد 2 صفحه 73 کتاب زکات آقای منتظری جلد 2 صفحه 89 فقه القضاء آقای استادمان آقای حائری آقا سید کاظم جلد 2 صفحه 284 البته نوشته چیز بود که ما بیشتر بحث نکرده بودند علی المبنا بحث کرده بودند خیلی مختصر بود این احتمالا نکته دار نباشد خودشان هم اشاره کرده بودند که ما استقصاء بحث نمی خواهیم بکنیم علی القاعده علی المبنا و اینها نباید خیلی نکته قابل توجهی در آن باشد.

سوال:...

پاسخ: من اصول خدمتشان بودم.

این حالا یک سری آدرس هایی که من یادداشت کردم البته آن یک سری بحث های مشترکی بین وصیت و دین هست آن ادرس هایی که در مورد دین دادیم آن بحث های مشترک در آنجا بود اینها یک مقداری بحث هایی بود که یک مقداری احساس می کردم که بحث هایش احتمالا خاص تر است. احتمالا ممکن است خیلی هایش نکته تازه ای در آنها نباشد ولی همین جوری که نگاه می کردم این بحث ها را عجالتا یادداشت کردم و خیلی آدرس های دیگر هم باید باشد که اگر بعدا آدرس جان داری به آن برخورد کردم انشاءالله آن آدرس ها را عرض میکنم. خب بیاییم ادامه روایات بحث. روایت بعدی که در این بحث است 35281. روایت این است این روایت در کافی و تهذیب و استبصار و فقیه وارد شده است که از ابن ابی عمیر به بعد سند ها مشترک می شود تهذیب و استبصار یک مقداری راوی بیشتر دارد و کافی باز راوی بیشتر دارد سند کافی این است

**حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سمائه**

حمید بن زیاد واقفی ثقه است. حسن بن محمد بن سمائه هم واقفی ثقه است

**عن ابن ابی عمیر عن مرازم**

مرازم بن حکیم هست در ذهنم هست توثیق صریح دارد این جور که در خاطرم هست.

عن عمار الساباطی عن ابی عبدالله علیه السلام. عبارت این است

قال الميّت أحقّ بماله مادام فيه الرّوح

میت احق به مالش هست تا وقتی که روح در آن است. یبین به فکر می کنم یعنی چیزهای منجز را انجام بدهد. در مقابل معلق. .یعنی یبین به المیت یبین به یعنی یا یُبین به. میت تا وقتی که روح در بدنش است این احق است به مال خود. می تواند معاملات منجز انجام دهد. یقطع بالمال. یعنی یک موقعی است معاملات معلق بر مرگ است که همان وصیت است آن می گوید که به اندازه ثلث حق دارد ولی اگر معاملات قطعیه کند بفروشد یا بخرد نمی دانم هبه کند ابراء کند و امثال اینها، اینها حقش است. ولی آهان سوال کرده است قال المیت احق بماله مادام فیه الروح

يبين به (قال: نعم. فإن أوصى به- كا) فإن تعدّى فليس له إلّاالثّلث.

یک مقدار حالا عبارت هایش در نسخ مختلف انگار فرق دارد. فان قال بعدی بعضی هایش هست حالا این عبارت ها را من مراجعه به اصل عبارت نکردم. مثلا فان تعدی می گوید در تهذیب و استبصار به جای فان تعدی هست فان قال بعدی فلیس له الا الثلث. در قبال یبین به که یک موقعی است که به نحو منجّز کاری انجام می دهد می گوید احق بمالش. هر کاری می خواهد انجام دهد که این از ادله این است که منجزات مریض مادام فیه الروح در واقع اشاره به این است که تا وقتی که روح است ولو مریض باشد اصلا بیشتر ناظر به این است که بحث مرجحات مریض مورد بحث است که کسی که در وضع مرگ است آیا حق دارد تمام مال خود را ببخشد و هبه کند یا بفروشد یا نه این خب مورد بحث است اینکه آیا منجزات مریض به مقدار ثلث ممضی هست یا کل مال. این از ادله ای است که می گوید منجزات مریض به طور کلی نافذ هست. می گوید فان قال بعدی یا فان تعدی حالا اگر هم تعدی باشد مراد این است که تعدی الحیاه. یعنی در انشاء آن انشاء را معلق به مرگ کند. در حال حیات انشاء منجّز نکند کأنه فان تعدی قراردادش حیات را. که همان مفاد و ان قال بعدی امثال اینها. به هر حال عبارت ها خیلی عبارت های مشوشی است اینهایش اختلاف نیست.

سوال: فان اوصی به ...

پاسخ: این جوری اینجا نقل کرده است

سوال:.... زیاده روی کند کلی از مالش را...

پاسخ: یک جور دیگرش هم این است که، فان تعدی یک جورش این است که تعدی وجود دارد این است که اگر از آن چیز متعارفی که وصیت می کنند تعدی کند فقط به مقدار ثلث حق دارد. این هم یک جوری در روایت های اینکه وصیت فقط به اندازه ثلث است تعبیر تعدی به معنای تعدی از ثلث و امثال اینها وارد شده است فان تعدی عن الثلث رد الی الثلث خب روایت های زیادی است به این تعبیر وارد شده است تعبیر این است فلیس له الا الثلث. یعنی می گوید ثلث آن بری میت است. این مفهومش این است که ثلث بری میت است از این لام مرحوم صاحب جواهر استدلال کرده است. خب شبیه این در روایت تعبیر هدایه صدوق هست احتمال می دهم اصلا از همین روایت گرفته است ولی عبارت های پوست کنده و از آن تشویش ها خارج کرده است گفته

**قال الصادق علیه السلام لیس للمیت من ماله الا الثلث فان اوصی باکثر من الثلث رد الی الثلث.**

این تعبیر پوست کنده است. خب این روایت قبلی موثقه بود روایت هدایه خب مرسله است. روایت بعدی روایت 35308

سوال:...

پاسخ: اینجا بعضی تکه هایش را گفته بود که در کافی هست در آنها نیست یک تفاوت هایی، من مراجعه به اینها نکردم حالا من این روایت ها را فعلا از روی جامع احادیث می خوانم خیلی هایش حالا بحث هایش را بعد عرض می کنم خیلی در آن جهاتی که می خواهیم بحث کنیم این اختلافات ریزه کاری ها شاید دخالت نداشته باشد. خب یک روایت دیگری است که ممکن است به این روایت مربوط باشد این روایت است البته این را در باب دیگری آورده شده است ولی ممکن است به این بحث مربوط باشد نه به آن بابی که اینجا آورده است. روایت که در کافی و تهذیب وارد شده است. در کافی این هست

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن فضال عن الحسن بن جهد قال سمعت اباالحسن علیه السلام.

خب ابن فضالی که احمد بن محمد بن عیسی از آن نقل می کند حسن بن علی بن فضال هست. این ابن فضال یک توضیح کلی عرض بکنم چهار تا ابن فضال صاحب کتاب داشتیم. ابن فضال ها بیشتر از اینها هستند ولی چهار تا از آنها صاحب کتاب هستند. یک ابن فضال پدر و سه تا پسر که هر سه پسر صاحب کتاب هستند اشهر اینها پدر هست و پسر کوچک. پدر حسن بن علی بن فضال است در پسر ها محمد و احمد و علی که علی پسر کوچک است که اشهر اینها این پسر کوچک است. پسر کوچک علی، از احمد بن محمد بن عیسی کوچکتر است و حدودا سال مثلا بعد از 302 و 303 حدود 305 و 306 باید ولادتش باشد. می گوید من پیش پدرم هجده ساله بودم پیش پدرم چیز می کردم روایات را با پدرم مقابله می کردیم ولی درست هنوز روایت ها را نمی فهمیدم به خاطر همین من روایت از پدرم نمی کنم به واسطه برادر هایم روایت می کنم. پدرش حسن بن علی بن فضال طبق یک نقل 221 و بنا بر بعضی چیز ها 224 وفات کرده است این است که حالا هجده سال موقع وفات در نظر بگیریم از 203 ولادشتش این حدود ها بوده است. 203 یا 204 یا 205 این حدود ها بوده است چون خیلی در مورد وفات حسن بن علی بن فضال بحث هایی هست که وفاتش چه وقت بوده است یک اختلاف نقل هایی هست از وفات امام رضا علیه السلام باید علی بن حسن بن فضال متولد شده باشد به خلاف احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم و اینها آنها طبقه مقدمی هستند زمان امام رضا را درک کرده اند. خب این ابن فضالی که اینجا هست که استاد احمد بن محمد بن عیسی هست آن حسن پدر است. حسن بن علی بن فضال هست که شاید از علی هم مهم تر بوده است. که فطحی ثقه بوده است. ولی موقع مرگ نقلیاتی هست که موقع مرگ برگشته است از آن مذهب فاسدش. این نکته را در نظر بگیرید آیا این برگشت در موقع مرگ به درد می خورد یا خیر؟

سوال: نشان از این است که...

پاسخ: آن چون ما دلیل نداریم که قبل از او برگشته باشد آن که اگر این نقل ثابت شود قدر مسلم این است که موقع مرگ برگشته است. من تصور می کنم بعید نیست که اگر شخصی از کسی مثلا احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال مطلبی نقل کند. زمان روایت کردن احمد بن محمد بن عیسی آن ابن فضال در این زمان جنبه هدایت پیدا کرده باشد. یعنی حالا یا از دنیا رفته باشد هادیا یا اینکه زنده است و هدایت پیدا کرده باشد کافی باشد. چون بحث صحت مذهب جنبه طریقی ندارد. شرطیت صحت مذهب یک جنبه موضوعیت دارد. یعنی شارع مقدس برای اینکه غیر امامیه رواج پیدا نکند حرفهایی که آنها مطرح می کنند، آن روایت غیر امامیه را مورد پذیرش قرار نداده است. چون فرض این است که ثقه است. من تصور می کنم که صحت مذهب به جهت این نیست که مثلا شخصی که غیر امامی باشد قولش به واقع کأنه جنبه طریقیت معلوم نیست که داشته باشد. ظاهرا جنبه موضوعیت دارد و اگر جنبه موضوعیت را مطرح کنیم به نظر می رسد که زمان روایت راوی را باید در نظر گرفت. احمد بن محمد بن عیسی وقتی که از حسن بن علی بن فضال نقل می کند ولو زمان تحمل احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال آن زمان منحرف بوده باشد ولی بعدا که هدایت پیدا کرد این به نظر می رسد که کافی باشد برای صحت اخذ احمد بن محمد بن عیسی

سوال:...

پاسخ: نه هر کس باشد.

سوال:...

پاسخ: نه چون روایات گفته است که روایت احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال معتبر است . یعنی در واقع ما روایت هی با واسطه بازگشت می کند هر کدام از اینها می گوید که راوی قبلی روایت کردند. کلینی می گوید که فلان شخص در واقع احمد بن محمد بن عیسی می گوید که حسن بن علی بن فضال این مطلب را برای من نقل کرد. حسن بن علی بن فضال موقع گمراهی اش بر من نقل کرد. احمد بن محمد بن عیسی که الآن آدم خوبی هست آن زمانی که گمراه بود و ثقه بود برای من نقل کرد. من فکر می کنم که ادله ای که بر اعتبار یعنی ادله ای که بر اعتبار صحت مذهب هست، بیشتر از این مقدار که صحت مذهب عند نقل الراوی دال نیست. اگر حالا یک بحثی هست حالا من اینجا به صورت چیز دارم مطرح می کنم بیشتر چیز نهایی اش را نمی خواهم نقل کنم. تصور بدوی من این هست که بشود ملاک باید زمان روایت راوی را باید در نظر گرفت. زمان اداء راوی نه زمان تحمل روایت راوی از مروی عنه

سوال: توجیهی که از روایت ...

پاسخ: نه آن یک بحث دیگر است.

سوال: یعنی تنها ملاک عدا است یا ...

پاسخ: نه آن اشکال ندارد

سوال: یک صیغه ای باشد که صبر می کردند...

پاسخ: دو بحث است یک بحث این است که اگر راوی موقع تحمل من ادم خوبی بوده است و بعدا منحرف شود مشکلی ایجاد نمی کند. آن را نمی خواهم بگویم. بحث من عکس قضیه است. راوی که آن عکس قضیه را می خواهم بگویم. چون در واقع احد الامرین می خواهم بگویم که کافی است. یا موقع تحمل آدم خبوی باشد یا موقع ادا آدم خوبی باشد. حالا نکته اش این را داشته باشید یک موقعی در مورد نکته ای که می خواهم عرض کنم که چه هست بعدا در موردش صحبت می کنیم. خب حالا دیگر متنش را بقیه و بحث هایش باشد فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد آل محمد

سوال:...

پاسخ: نه دأب این ندارند ولی به طور طبیعی اشخاصی که روایت را تحمل می کردند زمانی هست که شاگرد بودند بعد که ادا می کنند زمانی هست کهب ه مقام استادی می رسند خیلی وقت ها زمان تحمل زمانی وبده است که، حالا فرض کنید که ما این را اگر تشخیص دادیم آن یک بحث، بحث این است که حالا شک کردیم چه کار کنیم و چه کار نکنیم آن یک مطلب اما متعارف که این شکلی است حالا اگر برای ما ثابت است احمد بن محمد بن عیسی اصلا تصریح می کند احمد بن محمد بن عیسی جایی که برای یک شاگردی یک مطلب را دارد نقل می کند که آن شاگرد زمان حسن بن علی بن فضال را درک نکرده است طبیعتا خود همین معنایش این است که بعدا نقل کرده است دیگر. زمان نقل حسن بن علی بن فضال به جهت راوی اش مشخص باشد بدانیم که این یا تاریخ گفته است احمد بن محمد بن عیسی فلان شخص می گوید حدثنی احمد بن محمد بن عیسی در سال 230. یعنی بعد از مرگ حسن بن علی بن فضال بوده است طبیعتا. آن بحث ثبوتی حالا شک کنیم چه می کنیم آن مورد بحث ما نیست. من فکر می کنم حالا اینها عرض کردم به عنوان یک نظر بدوی است نه نظر نهایی و پخته شده. من فکر می کنم که بشود تقریبی را مطرح کرد و احد الامرین را کافی دانست. حالا این باشد یک موقعی در مورد این تقریب مفصل تر صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد